جام جم

روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران

WWW.JAMEJAMDAILY.IR

سه‌شنبه ۶ خرداد ۱۳۹۹ | ۳ شوال ۱۴۴۱ | ۲۰ صفحه | سال بیست‌ویکم - شماره ۵۶۶۷ | استان تهران و البرز ۲۰۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۰۰۰ تومان | Tuesday - May 26, 2020

۲

بررسی سخنان امسال رهبر انقلاب در روز جهانی قدس

۷ درس برای راهیان قدس

در «قفسه» بخوانید:

کلمه‌ها پابه‌توپ می‌شوند

روایت ۷۰ روز حسرت و ماندن پشت درهای بسته از زبان خادمان و دلدادگان امام رضا(ع)

دوباره بهشت

ایمان جنتی / فارس

۱۰ و ۱۱

نفتکش‌های ایرانی به نماد تازه مقاومت ایران دربرابر تهدیدهای آمریکا تبدیل شده‌اند

دور زدن تحریم‌ها بیخ گوش آمریکا

۸

ویـژه‌هـا

پای درددل اهالی غیزانیه، منطقه نفتخیزی که حتی آب آشامیدنی هم ندارد

ما آب نِداریم

مرد خسته می‌زند، آرام اما روبه‌روی دوربین مستندسازان قرارگاه امام رضا (ع) ایستاده، دستی به سر و رویش می‌کشد و سعی می‌کند در همان چند ثانیه که تنها فرصتش از همه کمبودهای محل زندگی است روبه‌روی دوربین مستندساز قرارگاه اصل مطلب را ادا کند. همین کار را هم می‌کند؛ با لهجه گرم جنوبی‌اش می‌گوید: «نه آب داریم، نه جاده آسفالت، نه مدرسه و نه مسجد. من می‌خوام ببینم این همه نفت، این همه نفت اینجاس یعنی نباید یکی از ما در حفاری کار کنه؟ مگه ما ایرانی نیستیم؟!»...

۱۸

گفت‌وگو با عوامل و بازیگران سریال «پرگار» که از امشب روی آنتن شبکه یک می‌رود

یک گلچین متفاوت

۶

ثبت نام برای محصولات ایران خودرو و سایپا از فردا آغاز می‌شود

همه چیز درباره پیش‌فروش اعتباری خودرو

۳

محققان ایرانی موفق به تولید دستگاه سونوگرافی بهتر از نمونه‌های خارجی شدند

دستگاه سونوگرافی ساخت ایران شد

۱۵

جزئیات اختصاصی از زنده‌شدن بانوی خرم آبادی

پشت پرده زنده شدن در غسالخانه

۱۹

یادداشت

نقش قدرت بازدارندگی ایران

محمدحسن قدیری ابیانه

سفیر پیشین ایران در مکزیک

چند ماه قبل اقدام جمهوری اسلامی ایران در توقیف کشتی انگلیسی پس از توقیف محموله نفتی ایران در جبل الطارق، آن‌هم در حالی که ناوهای نظامی آمریکا و انگلیس در منطقه بودند به دشمن ثابت کرد در قبال مداخلات آنها منفعل نخواهیم بود و قاطعانه در مقابلشان خواهیم ایستاد، این درسی است که آمریکا نیز از آن عبرت گرفته است.

ایران نفتکش‌های خود را طبق قوانین بین المللی به سمت ونزوئلا اعزام کرده و این در حالی است که تحریمی از سوی شورای امنیت برای ارسال نفت به کشورهای دیگر نداریم و آمریکا هم نمی‌تواند از نظر حقوقی در زمینه انجام مبادلات تجاری جمهوری اسلامی ایران تعیین تکلیف کند.

البته باید به این نکته توجه داشته باشیم که آنچه باعث خودداری آمریکا از ایجاد مزاحمت برای نفتکش‌های ایرانی شده، وجود معاهدات بین‌المللی نیست، زیرا آمریکا بارها نشان داده که به معاهدات پایبند نیست، بنابراین آنچه موجب عدم واکنش این کشور شده، اطمینانی است که نسبت به واکنش و پاسخ قاطع ایران دارد، چراکه اگر کوچک‌ترین خدشه و حادثه‌ای برای نفتکش‌های ما ایجاد کنند این اقدام آنها را حداقل در منطقه خود یعنی دریای عمان و خلیج فارس تلافی خواهیم کرد و آنها نیز نمی‌توانند اقدامی انجام دهند. به این معنی که قدرت بازدارندگی و توان ضربه زدن ما موجب شده آمریکا جرات نزدیکی به نفتکش‌های ما را نداشته باشد. البته آمریکایی‌ها تلاش کردند با تبلیغات و جار و جنجال ما را از ارسال نفتکش ها به سمت نزوئلا منصرف کنند، اما وقتی نفتکش‌های‌مان را با پرچم ایران و رادار روشن ارسال کردیم به این معنی است که حریف می‌طلبیم. آمریکا نیز نشان داده جرات تعرض به نفتکش‌های ایران را ندارد، زیرا در این صورت نیروهای ما ضربات سهمگینی به آنها وارد خواهند کرد.

در ضمن اقدام جمهوری اسلامی ایران در موشک‌باران عین الاسد درسی برای آمریکا شد که ایران اقدامات آنها را بدون پاسخ نمی‌گذارد. دلیل عدم واکنش آمریکا در برابر موشک‌باران عین الاسد و تلاش برای پنهان کردن تلفات نیروهایشان در این منطقه این بود که متوجه شدند اگر اقدام دیگری انجام دهند تمام پایگاه های‌شان در منطقه هدف قرار خواهند گرفت و براساس سخنان سردار حاجی زاده، ایران آماده بود در صورت واکنش آمریکا نسبت به اقدام جمهوری اسلامی ایران در عین الاسد، ۴۰۰ هدف مشخص و مهم را مورد حمله قرار دهد. همه اینها نشان‌دهنده اهمیت قدرت نظامی جمهوری اسلامی ایران و بازدارندگی توان دفاعی کشورمان است که باید بیش از گذشته در مسیر تقویت آن کوشید.

خودنویس

هشت پلك تا خورشید

حامد عسکری

شاعر و نویسنده

پلك اول: می‌گم خدیجه عصری بعد از درو میرم پیش سیف‌ا... ببینم مینی‌بوسش جون داره بریم تا مشهد و بیاییم. دیشب اومدم خواب بودی نشد بگمت. عزیز پس کل جواد مشهد خدمته. قسم حضرت عباس می‌خورد فردای عید فطر حرم وا میشه و میشه رفت زیارت. دلمون پوسید خدیجه... بقچه‌تو جمع کن میریم. فوقش رامون نمیدن... فوقش تو همون فلکه آب به سیف‌ا... می‌گیم وایسه یه سلام بدیم. تو چمناش یه نون ماست می‌خوریم. سه کیلو نبات. یه جین تسبیح می‌خریم میاریم برا اهل محل برمی‌گردیم... دلمون وا میشه...

پلك دوم: به خدا من دلم اونجاست آقا... دیشب که تو آسایشگاه شنیدم حرمتون واشده به خودم گفتم حتما قد دو رکعت هم شده بیام پابوستون بعد رو به گنبد تو صحن گوهرشاد یه پا بچسبونم کاهپ!! صدای پاچسباندنم بپیچد توی رواق‌ها و از اسلیمی‌های گلدسته‌ها بالا برود. برسد توی آسمان جایی که شما نشستی و به ما لبخند می‌زنی... تقصیر من نبود آقاجان فرمانده مان مرخصی نداد. می‌گوید. همینجوری‌اش توی کرونا کمبود سرباز داریم تو هم بگذاری بروی دیگر داستان می‌شود. بیچاره ته دلش چیزی نیست آقاجان عاشق شماست. ولی خیلی خوشحال شدم حرمتان باز شده ممنونم. دعوتمان کنید خدمت برسیم.

پلك سوم: سلام آقای امام رضا من ناهیدم. قطعا شما مثل ما آدم معمولی‌ها نیستید که با ماسك و شیلد و چهره‌ها را تشخیص ندهید. من پرستار بخش کرونای بیمارستان امام خمینی‌ام. امشب که بچه‌ها توی شیفت شب گفتند حرمتان باز شده خیلی خوشحال شدیم. من البته تست کرونایم منفی است و مرخصی هم دارم، ولی جرات نمی‌کنم بیایم. بنده‌های خدا از ائرانت چشم مالیده‌اند که بیایند حرم حالا من یك کاره بروم چیکار کنم. از همین دور سلام می‌دهم... مبارکمان باشد آقای امام رضا...

پلك چهارم: پانزده سال منتظر بودم که نوبتم بشود. زنگ زدند. صدایم کردند از طرف شما. گفتند خادمی‌ات رسیده. چند تا کلاس آموزشی و یك امتحان رواق‌ها و صحن‌ها و بعد همان لباس سورمه‌ای‌ها را دادند و چوب پر و شدم نوکر رسمی پلاك‌دارتان... من این مدت دلم تنگ شده بود. برای سؤال‌های شرعی. برای غر زدن پیرزن‌ها برای. پاقدم بدشگون ما بوده که تا خادم شدیم حرم بسته شد؟ حالا که باز شده باید بروم لباسم را بدهم اتوشویی همین روزهاست که صدایم کنند. فردا حرم باش شیفت خدمت داری.

پلك پنجم: گیش خورده بود ورم کرده بود. میش دوشکم باردارم آقاجان. خودتان که یادتان هست از دهنش کف می‌آمد. خره می‌کشید چشم‌هایش برگشته بود... همانجا نذر کردم زنده بماند یکی از بره‌هایش را بدهم آشپزخانه حرمتان... حمد خدا زنده ماند. باید بیایید ببینید چه پروار شده ماشا.....

دیشب رادیون می‌گفت حرمتان واشده خیلی خوشحال شدم. حالا هنوز جا دارد یك ماهی دیگر وانت عوضعلی را می‌گیرم میارم مشهد تقدیم‌تان می‌کنم.

پلك ششم: سلام آقای من... شنیدم حرمتان باز شده خیلی خوشحال شدم. من خودم کرونا دارم آقاجان... توی همین ایام قرنطینه‌ام هشت تا غزل برایتان نوشته‌ام... توی تلگرام برای صادق فرستاده‌ام می‌شناسیدش. رفیقم است توی مشهد. گفتم با خودکار بنویسد روی کاغذهای قشنگ و ببرد بیندازد توی صندوق نذورات حرم. نذر را باید زود ادا کرد. خاصه اگر غزل باشد.

پلك هفتم: من منتی سرتان ندارم آقاجان. نمك سر سفره من را هم شما می‌دهید. فقط گفتم که خودم را لوس کنم. شصت کیلو هویج عالی خریده‌ام. ده تا حلب بستنی تخته‌ای خامه‌ای از طلاب. هوا گرم است زائرهایتان صبح رفته‌اند حرم. به جواد و سعید گفته‌ام هویج‌ها را پاکیزه بشورند. تخته بستنی‌ها را قائده و یك اندازه تکه کرده‌ام. زائرها که برگردند هویج بستنی ناب مشتی مهمان منند... خودتان یادمان داده‌اید. یك ذره داریم ادای شما را در می‌آوریم...

پلك هشتم: حاجت دادن و کار راه انداختن‌تان هیچ... اینها که برای شما نقل و نبات است. ما بدسلیقه‌ها می‌آییم توی حرمتان پی نخود لوبیا... آدم‌های کوچولو دعاهاشان هم کوچولوست... گرفتن و خواستن بلد نیستند. ما دلمان برای صدای تیریك ول شدن مهر از پیشانی و افتادن روی مرمرهای خنك و روشن خیلی تنگ شده. برای نشستن زیر کولرهای پرزور و خنك و زل زدن به شمشیرها و جواهرهای کارشده توی دیوارهای روضه شریف... ما فکرش را هم نمی‌کردیم یك روز بشود این درها بسته شود... تازه فهمیدیم نباشید... چقدر بدبخت‌تریم. آقای امام رضای نازنین بازگشایی حرم مبارك و خوشگل‌تان خیلی مبارك باشد.

درنگ

درهای بهشت می‌گشودند

علیرضا رأفتی

نویسنده

سوز هوای بهمن‌ماه مشهد تا مغز استخوان آدم می‌رود. خاصه آن موقع که من روی فرش‌های صحن جمهوری نشسته بودم. صبح کاذب دمیده بود و آفتاب تازه داشت پیش‌قراول‌هایش را می‌فرستاد آسمان را برایش نور بپاشند تا سر بزند. هنوز سوز شب زمستانی مشهد در جان هوا بود. اما گل‌های فرش هم‌چنان جان داشتند. آدم چند دقیقه که روی آن باغ‌های قرمز و سبز حرم می‌نشیند، کم‌کم گل‌های زیر پایش رشد می‌کنند و مثل پیچک می‌پیچند دور پا و درست جاگیرش می‌کنند. آدم نمک‌گیر خوان سلطان باشد، پایش هم گیر پیچک‌های فرش صحن بشود دیگر دست خودش نیست که بلند شود و برود بیرون. روی همان فرش‌ها بودم که خبر را توی گوشی خواندم. خبر شناسایی اولین مورد ابتلا به ویروس کرونا در ایران.

خبر بدی بود. ترس جان مردم کربلا را می‌لرزاند. خبر رسیده بود صدام حسین قصد دارد کربلا را بکوبد و شخم بزند و بیابان کند. انتفاضه شعبانیه به اوج خودش رسیده بود و مردم یک‌دل شده بودند ریشه جنایتکار را از خاک وطن‌شان بکنند. آن طرف ماجرا رژیم بعث عراق و منافقین ایران که دست‌شان به خون ایرانی و کویتی و کرد رنگین شده بود برای‌شان کاری نداشت که از سر برادر و خواهرهایشان برج و بارو بسازند. حال آن که این حرف دهن به دهن زیر گوش مردم کربلا می‌چرخید که صدام حسین به حسین کامل گفته سرهای مردم کربلا را تکه‌تکه کنند. همه شهر را ترس و اضطراب گرفته بود. تنها جایی که آدم می‌توانست تکیه بدهد و سر به دیوار بگذارد و احساس پشت‌گرمی کند، حرم بود. ۱۵ روز بود که حرم امام حسین (ع) شده بود پناه مردم کربلا. هر خانواده‌ای بی‌خانمان می‌شد می‌دانست خانه‌اش از این به بعد حرم است. هر پسری یتیم می‌شد می‌دانست پدرش از این به بعد اباعبدا...(ع) است. مردم شهر به حرم پناهنده شده بودند و در بحبوحه کرب و بلا پشت‌شان گرم بود. پشتم را چسبانده بودم به دیوار حرم و ادامه خبر را می‌خواندم. سرمای صحن جمهوری که به جانم نشست، آمده بودم داخل رواق. حالا کم کم داشت خون توی پاهایم می‌دوید. تکیه داده بودم به رواق حرم امام رضا(ع) و این خبر را می‌خواندم که تست کرونای دو نفر در قم مثبت از آب درآمده و در بقیه شهرها هم هنوز تست درست و درمانی از مردم گرفته نشده و احتمال دارد که بقیه شهرها هم آلوده شده باشند. وقتی می‌گویند احتمال دارد همه جا آلوده شده باشد یعنی احتمال دارد همین الان که من اینجا نشسته‌ام شهر در محاصره ویروس کرونا باشد. ترسناک بود محاصره ترس به جان آدم می‌اندازد. خاصه آن که بدانی کسانی که شهر را محاصره کرده‌اند رحم در قاموس‌شان نیست. داعش سامرا را محاصره کرده بود و ویدئوهای سر بریدن بین مردم شهر دست به دست می‌شد و ترس تا زیر چانه‌های مردم کاسب و کشاورز سامرا بالا می‌آمد. مرجعیت نجف در نماز جمعه خطابه داده بود که خطر داعش جدی است و مردم باید پشت هم دربیایند. همان جان اندکی که از ارتش در سامرا مانده بود صبح و شب زیر آتش بود. مردم پناهی نداشتند جز حرم امامین عسکریین (ع) به حرم پناهنده شده بودند و پشت‌شان گرم بود. داشتم کم‌کم بلند می‌شدم از رواق خارج شوم. با خودم می‌گفتم خوب است که این پناهگاه را داریم. خوب است که بلا اگر رضاخان هم باشد می‌توانیم در صحن گوهرشاد بست بنشینیم و پشت‌مان گرم باشد. اما آدم چه می‌داند خدا روی پیشانی تقدیرش چه نوشته. آدم چه می‌داند قرار است در این ابتلا انسان با بی‌پناهی امتحان شود. یک آن ورق برگردد و روزگار بشود شبیه شعر ایرج میرزا:

درهای بهشت بسته می‌شد / مردم همه می‌جهنمیدند

حالا که درهای حرم‌ها را باز کرده‌اند دوست دارم بروم بنشینم روی باغ‌های قرمز و سبز صحن جمهوری و دعا کنم که دیگر هیچ‌وقت با بی‌پناهی امتحان نشوم.

نکته

صد حیف...

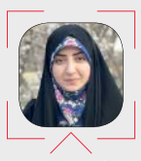

فضه سادات حسینی

گوینده خبر

هر قدر به روزهای پایانی نزدیک‌تر شدیم، دلهره‌ای محکم‌تر وجودم را چنگ زد. شبیه کودکی بودم که به اضطراب جدایی دچار شده، شبیه کسی که همه عزمش را جزم کرده برای مهاجرت، اما نگاه منتظری در سالن ترانزیت فرودگاه ته دلش را خالی می‌کند... شبیهِ شبیه هیچ کس...

یا شاید شبیه یک عبد عاصی که همه امیدش را به یک زمان یا مکان دوخته بود و حالا آن فرصت دارد از دستش می‌رود و او همچنان توبه نکرده و آدم نشده، مانده... این روزهای آخری پر بودم از همه ترس‌ها و دلتنگی‌ها، انگار همه دلشوره‌های دنیا را در وجود من ریخته بودند. قبل از این ماه، برای همه چیز امید بسته بودم به همین ماه، به ماه خدا، ماهی که لحظه لحظه‌اش فرصت است؛ وقتی حتی برای خوابت هم حسنه بنویسند، دیگر آدم از خدا چه می‌خواهد؟! با خودم قرار گذاشته بودم از فرصت این ماه برای آدم شدن استفاده کنم، می‌خواستم به صفات الهی متصف شوم، از همه بیشتر به پرده پوشی و آبروداری؛ به صبر بیشتر؛ به سکوت بیشتر؛ به مهربانی، خدمت و خیرخواهی بیشتر؛ می‌خواستم از رذایل اخلاقی مبرا باشم... می‌خواستم شب‌های قدر فقط یک فرصت چند ساعت بی‌خوابی و بیدار ماندن جسمم نباشد... می‌خواستم دل و جانم را بیدار کنم... می‌خواستم... تلاشم را کرده‌ام... و بقیه‌اش را سپرده‌ام به خدا...

حالا این ماه با عید شیرین بندگی تمام شده و من در میان همه غم‌ها و اضطراب‌هایم، امید شیرینی در دلم سوسو می‌زند... امید به همان خدای خالق سمیع مهربان که همیشه دستم را گرفته و هوایم را داشته... خدای فرصت‌ها؛ خدا رحم‌ها؛ خدای بهانه‌ها برای مِهر، برای توبه، برای جبران... هر قدر که زندگی سخت باشد، هر قدر که دنیا تنگ بگیرد، من دلم خوش است به خدایی که همه دلخوشی من است، خدایی که هر لحظه مرا صدا می‌زند و دنبال فرصت برای بخشیدن و در آغوش کشیدن من است.

خدای مهربانم! خدایی که برای همه داشته‌ها و نداشته‌های من کفایت می‌کنی، بنده‌ات را دریاب که جز تو کسی ندارد... می‌دانم که شاید از همه این ماه، شاید فقط کسالت و ضعف و بی‌حالی‌اش نصیبم شده، اما تو خدای «ارحم الرحمین» ی و این «بضاعه مزجاه» را از این بنده کمترینت می‌پذیری...

مهربان خدای عزیز من...